

مجله ی مطالعات ایرانی
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان ایران
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال دوم، شماره ی سوم، بهار ۱۳۸۲

اسطوره های ایران باستان، باورهای کودکی ها و نمادهای دوران

بلوغ ما از گذشته ها* (علمی - پژوهشی)

دکتر مهوش واحد دوست
استادیار دانشگاه ارومیه

چکیده

در مقاله ی حاضر نگارنده ابتدا به تبیین تفاوت‌هایی که میان دوران اسطوره ای و دوران حاکمیت عقل و منطق وجود دارد، پرداخته است و سپس نشان داده که اسطوره های دوران کودکی ملت ها، با تفاوت هایی در دوره های معاصر نیز مورد استفاده قرار می گیرند و اصولاً توجه به اساطیر و بهره گیری از آنها لازمه ی تفکر معاصر و بخصوص تخیل شاعرانه است. برای دستیابی به هدف نهایی مقاله، نویسنده کارکرد اسطوره های ملی و مذهبی دنیای باستان را در شعر حماسی جنگ تحمیلی پی گیری نموده و نشان داده که چگونه اسطوره ها با تحولی که در ظاهر، ساختار و معانی شان می پذیرند، همواره به زندگی خود ادامه می دهند.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۱/۱۰/۲۰

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۱/۷/۱۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده: _____

واژگان کلیدی

اسطوره، نماد، ایران باستان، دوران کودکی، دوران بلوغ، شعر، جنگ.

پیش از اینکه به روشن گری نمادها و اسطوره های ایران بپردازیم، نخست باید به جدایی و تفاوت میان دوران اسطوره ای (پیش منطقی Prelogos) ایران و دوره های پسین، یعنی دوران حاکمیت عقل و منطق، دورانی که انسان از شناختی که نسبت به محیط اطراف خود پیدا کرده است و به خود می بالد، اشاره کنیم. شاید، مثالی گویا بتواند این جدایی بنیادین را آشکار سازد و تابوی «اسطوره» را در جامعه ی ما کنار زند: دوران اساطیری ایران، و هر سرزمین دیگری، دوران کودکی ماست. کودک پیش از اینکه، بامنطق و عقل خود بیاندیشد، با تخیل خود زندگی می کند؛ در اطراف او، همه چیز جان دارند و مخاطبان او هستند. چون به اطراف خود و چیزهای موجود شناخت ندارد، کم ترین قدرت و نیرویی، بزرگترین و بیش ترین قدرت ها به نظرش می رسد و از آن می ترسد و به آغوش پدر یا مادر خود پناه می برد؛ درنظر او آنها قوی ترین قدرت ها هستند؛ اگر بگوییم نیرومند تر و قوی تر از پدر تو هم وجود دارد، برمی آشوبد. پدر، خدا ی او، نماد تمامی قدرت ها است!

کافی است کودکی های خود را به خاطر آوریم و تخیل هایی را که بنیاد زندگی و اندیشه هایمان بود، پیش روی خود حاضر کنیم، از همبازی خیالی گرفته تا چوبی که آن را اسب می پنداشتیم و بر آن سوار می شدیم و یا با اسباب بازی های خود حرف می زدیم، عروسک هایمان (دختران) را حمام می کردیم، به میهمانی شان می رفتیم، با آنها درد دل می کردیم، به مادر می سپردیم تا مواظب شان باشد و سفارش می کردیم که با آنها دعوا نکند و یا.....

دوران کودکی دوران زندگی احساسی، صفا، صمیمیت و صداقت ها است. دوران پاکی که دروغ و نیرنگ در آن کمتر راه دارد.

آیا ما باید از کودکی های خود فرار کنیم؟ و از اینکه ظرفیت و توان ذهن و مغزمان هنوز تکامل نیافته بود، اندوهگین باشیم؟ و از همه مهم تر از به یادآوری آن شرمگین شده، تلاش کنیم آن را به فراموشی سپاریم؟ و هر که آن را به یادمان آورد، با چماق تکفیر خرد کنیم؟

هرگز! باید این دوران را شناخت و از اینکه از نادانی به دانایی آمده ایم، از اینکه نسبت به محیط اطراف خود شناخت پیدا کرده ایم و از اینکه پدیده های نیرومند طبیعت، چون رعد و برق، ما را نمی هراسانند و ما با دانش خود بر آنها غلبه پیدا کرده ایم، و نیز مهم تر اینکه دیگر این نیرو و قدرت ها را حقیقی نمی دانیم و خدایشان نمی نامیم و از اینکه، به علت همه ی علت ها، یعنی «خداوند بزرگ» پی برده، به توحید رسیده ایم، برخورد بیالیم.

دوران اسطوره ای انسان ها، دوران کودکی آن ها است و فرار کردن از آن نه تنها درست نیست و راه به جایی ندارد، بلکه از لطف و زیبایی زندگی کنونی نیز می کاهد. چه قدر خوب است که در دوران انفجار دانش، سلطه ی انسان بر طبیعت، دوران حاکمیت ماشین، دوران کمبود احساس های لطیف و سرشاری خشونت، به صفای گذشته ها برگردیم و این حقیقت را احساس می کنیم که خرد راهنمای ما است و خداوند توانا، بالای سر ما، در درون ما، ما را یاری می دهد. اگر چون این بیندیشیم، دیگر اسطوره های نمادین گذشته، نه چماق تکفیر خواهند بود؛ نه ابزار «تابو».

«انسان آغازین که جهان را می شناخت، آن ها را می نامید، آنچه را در پیرامون او بود، می دید و آنچه را درک می کرد، ولی نمی دید، با هم پیوندی رمز آلود می داد و در قالب گفتارها و روایت ها، این پیوند را باز می یافت. این گونه برخورد با گیتی و فراگیتی، درون خود و بیرون خود، جهان بینی وی را تشکیل می داد. و این زمان، زمان بینش اساطیری بود. در دوره های پسین، عنصر تحلیل کمتر در شناخت خرد انسان بود، اما کم کم جایگزین تخیل گشت»^(۱)

با رویکرد به این پیش درآمد کوتاه، درمی یابیم که بیشترین نمادهای اساطیری در دوران باستان، از نبود شناخت حقیقی سرچشمه می گرفت. با وجود

صفا و پاکی که در آن دوران به چشم می خورد و سرشار از زندگی و برخوردارهای احساسی است، آکنده از کودکی ها نیز هست و زبان، زبان نشانه ها و نمادها است. به گفته ی «اریک فروم»: «زبان نمادین، زبانی است که تجربیات درونی و احساسات و افکار را به شکل پدیده های حسی و وقایعی در دنیای خارج بیان می کند و منطق آن با منطق معمول و روزمره ی ما فرق دارد. منطقی که از مقوله های زمان و مکان تبعیت نمی کند و به عکس، تحت تسلط عواملی چون درجه ی شدت احساسات و تداعی معانی است»، باز به گفته ی وی «دستور و نحو این زبان اختصاصی است و برای درک و فهمیدن رؤیاهای اساطیر و قصه ها، فراگرفتن آن لازم است»^(۲).

با رویکرد انسان از دوران اساطیری به دوران شناخت و منطق، گاه این بن مایه های اساطیری، چون کالبدی و ظرفی شده اند تا مفاهیم دوران بلوغ (عرفانی) را در خود جای دهند. برای نمونه، در فرهنگ ایرانی- اسلامی ما، اسطوره ی رستم، افراسیاب، کاووس، سیاوش، زال، سیمرغ و ... که در حماسه ی ملی ما نام هایی آشنا هستند و نمایان گر رخدادهای باستانی و نمادهای پهلوانی ها، ظلم ها، مظلومیت ها و خودکامگی ها، در نوشته های اندیشمندان و شاعران ما، چون شیخ شهاب الدین سهروردی، سنایی، مولوی و... دوباره نمادین شده، بار عرفانی به خود گرفته اند و تأویل و تفسیر پذیر گشته اند^(۳). برای نمونه:

آن سیه کاری که رستم کرد با دیو سپید
خطبه ی دیوان دیگر بود و نقش کیمیا
تا برون ناری جگر از سینه ی دیو سپید
چشم کورانه نبینی ز آن توتیا^(۴)

یاد کرد پیشین کم ترین کاربرد اسطوره های گذشته ی ایران در دوران بلوغ ما است. می توان گفت: مفاهیم ذهنی انسان ها چه در ایران باستان و چه در دیگر سرزمین ها یکسان بودند، تنها نحوه ی نمود آن ها با یکدیگر تفاوت داشت. مفاهیم ذهنی انسان های نخستین، دارای محورهای گوناگونی بودند، مانند تصوّر آن ها از هستی و آفرینش، از منابع قدرت ها (که به طور عموم خدا

نامیده می شدند و بیشتر این خدایان پدیده های طبیعی ای چون رعد و برق و ... بودند). در دوره های پسین، هر چه شناخت انسان نسبت به هستی فزونی می یافت، از تعداد خدایان نیز کاسته می شد، تا به مرحله ای رسید که در ایران باستان، دوقدرت خیر و شر بنیاد آفرینش قرار گرفت و در دوره ی زرتشت پیامبر، به اهورامزدا، خدای یگانه تقلیل یافت.

سیلان هستی از یک نقطه ی مرکزی، اوج دریافت ذهنی انسان از جهان بود. تصویر سیلان هستی از یک نقطه ی مرکزی را می توان به صورت نمادین در هنر قالی بافی ایران و دیگر هنرهای ترسیمی بازیافت. نقطه ای مرکزی در میان دایره ای، بامربع و مستطیل های اطراف، احاطه شده است. سرچشمه ی این نماد را نه تنها در اسطوره های ایران باستان، بلکه در هند و چین نیز بانام «ماندالا» می توان بازیافت، که خاستگاه آن سرزمین های خاور دوراست و آن «نگاشتِ نمادین ساختار جهان است که به صورت های گوناگون در ترسیمات خطی و نقاشی و دیگر هنرها ظاهر می شود. واژه ی سنسکریت «ماندالا» به معنی دایره، مرکز است^(۵)».

در هنر اسلامی، کعبه، همان نقطه ی مرکزی است که مردم دایره وار در گرداگرد آن در حرکت هستند و یا مرکزیت خداوند یکتا که آفرینش از او سرچشمه گرفته است. با رویکرد به این نماد، یعنی علت همه ی علت ها (خداوند متعال) و دیگر نمادها، می توان گفت که محمل آن ها، در دوره ی تاریخی و پس از اسلام، با درونه و محتوایی پربارتر و ژرف تر، جای ساده اندیشی های گذشته را گرفته اند. با رویکرد دیگر به اسطوره های دوران مزدیسنان و پیش از آن، واژه های مغ، منج بچه، دیر، خرابات، باژ، برسَم، آتش، آتشکده و... در دوران بلوغ، در پهنه ی ادب عرفانی نمادینه گشته، محمل هایی برای کشیدن مفاهیم غنی عرفان شده اند. (مانند شعرهای حافظ در گذشته و امام خمینی (ره) در دوره ی معاصر ایران).

ساده اندیشی است که بخواهیم این واژه ها را که سرچشمه های دوران نخستین ما هستند، همچون مجسمه هایی درهم شکنیم و به دست فراموشی

سپاریم، زیرا آن گاه که انسان، دیگر با تخیل خود زندگی نکرد و خرد را راهنمای خود قرارداد، تخیل، تنها در هنر باقی ماند و از عالم واقع رخت بربست .

گاهی که به کودکی های قوم خود، ایران باستان می نگریم، اسطوره های ساده اندیشیمان که نماد، زبان آن ها است، ذهن ما را می آشوبد و از آن برخوردارهای احساسی و ساده اندیشی، درشگفت می شویم. ولی با ژرف نگری در آن ها، نشان هایی از رخدادهایی درسرزمین خود را می یابیم که در طول زمان درسینه ها حفظ شده، مهاجرت ها، قهرمانی ها و دلاوری ها را به صورت نمادین، در قالب روایت های حماسی، بازتاب داده اند.

بنابراین، اسطوره های باستانی این سرزمین (که نشان از هویت آن هستند)، می توانند وحدت آفرین بوده، در طی زمان، پشتوانه ی استواری به شمار آیند، پشتوانه ای که در برهه های حساس تاریخ ایران، درمقابل دشمن احتمالی، یگانگی و وحدت بیافرینند.

راه تخیل انسان را نمی توان بست؛ درهردوره ای، تخیل انسان ها با انگیزه های گوناگون برانگیخته شده و می شوند. حتی در دوره ی معاصر ایران، در عصر انفجار دانش و تکنولوژی، و آنجا که دانش انسان، از تک فرو می ماند، دست از خیال پردازی بر نمی دارد.

بنابراین، زمانی که کنجکاوی انسان نسبت به محیط اطراف خود، در زمینه ی نادانسته ها برانگیخته می شود، تخیل به پویایی می پردازد و درمورد آنچه انسان نمی داند، به خیال پردازی روی می کند. درعصر ما که آگاهی انسان نسبت به فضاها و کرات آسمانی، بسنده نیست، با خیال پردازی به ساختن فیلم ها (کارتونی و غیرکارتونی) و داستان های تخیلی، روی می آورد؛ آدم ها و سفینه های فضایی خیالی می آفریند. این ها اسطوره های زمان ما هستند. آیا، وقتی آگاهی بشر نسبت به فضاها و کرات فزونی پیدا کند، باید آن ها را تکفیر کند؟ و در فکر از بین بردن آن ها باشد؟

اندیشه ها و باورهای دوران اسطوره ای ما، که درکلمه ها و عبارت ها نمود پیدا کرده اند، همه از گونه ی شعر هستند؛ کافی است به کتاب های آیینی و مقدس آن دوره، از اوستا گرفته تا وداها، نگاه کنیم؛ همه شعرگونه هستند. امروزه

نیز، شعر به عنوان یک هنر بر بنیاد تخیل انسانی، آمیخته ای از این گونه باورهای احساسی و شاعرانه است. اگر انسان های نخستین باورمند به جان داری (آنمیسم) جماد و پدیده ها بودند و توتّم های گیاهی و حیوانی را مطرح می کردند، شاعر ما نیز به بهانه ی تشبیه و مجاز، چنین استدلال می کند. شاعر دوره ی ما، با ماه، خورشید، گیاه، سنگ و ... هم سخن می شود. آیابه خاطر این منطق ویژه ی شعری، باید آن ها را به صلابه بکشیم و تکفیر کنیم؟

ایرانیان باستان نیز شاعرانی بودند که با برخورد های احساسی نسبت به چیزهایی که شناخت نداشتند، زندگی می کردند و به اسطوره سازی روی می آوردند که نماد زبان آن ها بود. همین باورهای دوران کودکی، نمادهای دوران بلوغ ما هستند.

وقتی در دوران معاصر، شعر پاک و بی آرایش شاعرانی را که با عشق و ایمان، در دیرند جنگ تحمیلی عراق بر ایران، قد برافراشتند، پیش روی می داریم و به اوج برخورد های احساسی و عاشقانه ی آن ها نظر می کنیم، دوره ای که خشم آن ها از ظلم بی دادگر شعله ور بود و در شعر بازتاب پیدا می کرد، به یاد دوره هایی می افتیم که این سرزمین آماج هجوم دشمنی ناخواسته بود. آن ها برای حفظ سرزمین خود، دلاوری ها از خود نشان دادند و قهرمان ها پدید آمد که رشادت ها نمودند. از آن جا که قهرمان ها نیاز جامعه و کشور^(۶)، دربره های حسّاس هستند، کارهای آن ها با درشت نمایی های ویژه، در روایت ها به صورت نمادین، جاودانه گشته، در حماسه ی ملی ما، شاهنامه ی فردوسی، بازتاب پیدا کرده اند.

حماسه آفرینان دوره ی جنگ تحمیلی عراق بر ایران نیز در شعر شاعران معاصر، جاودانه گشته اند. برای نمونه:

و سجده می کند زمین به اوج نامتان	خلاصه می شود بهار در کلامتان
سکوت می کند درخت از قیامتتان	حریم دستتان پراز ترنم دعاست
که بوسه زد سپیده بر ضریح نامتان ^(۷)	ستاره های آسمان تمام شاهدند

این گونه اندیشگی، یادآور اندیشگی دوره های باستان است، زمین سجده می کند، درخت سکوت می کند، ستاره ها شاهدند و سپیده بوسه می زند! در واقع، جان دار پنداری (آنمیسم) یکی از مفاهیمی بود که در اسطوره های باستان به چشم می خورد و امروزه، تنها در شعر شاعران که بر بنیاد تشبیه و مجاز است، به چنین جان دار پنداری ای برمی خوریم.

در دوران بلوغ فکری ایرانیان، در دوران جنگ تحمیلی، که پاک ترین احساس ها و عشق ها در تاریخ این سرزمین به اوج خود رسید، به استدلال هایی برمی خوریم که همچون گفته ها، باورها و سخنان دوران زندگی انسان، با برخورد های احساسی نسبت به اطراف خود بوده است. دورانی که این سرزمین گاه و بی گاه، در تاخت و تاز بود. با این تفاوت که انسان هنوز به منطق و توحید نرسیده بود. و نبود توحید در آن دوران، بزرگترین جداگانگی آن با دوره ی معاصر است، ولی احساس های پاک و عشق به سرزمین خود، در هر دوره موج می زند. کافی است وصف های پهلوانی های دوره ی باستان را از زبان شاهنامه، با وصف های دوره ی معاصر باهم بسنجیم. شاعر معاصر می گوید:

... در این جا ، تو و چفیه ای سوخته

من و چشم هایی به تو دوخته

بمان ای سبز ! ای آسمان تا ابد

که برشانه ات تکیه خواهیم زد^(۸)

گذشتگان ما، چون به توحید نرسیده بودند، آسمان را که سرچشمه ی نیروهایی بود، «خدا» با نام «وارونا» می پنداشتند؛ چون با تخیل زندگی می کردند.

شاعر دوره ی معاصر ما در جنگ تحمیلی، نبردهای امروزی را در مقایسه با نبردهای باستانی چنین وصف می کند:

سوی توس بگذر ز راه وفا

بگو: ای حکیم حقیقت طراز

ز رستم فزون گفته ای داستان

هنرمند و رزم آور و پرتوان

الا ای سبک سیر باد صبا

به فردوسی استاد شه نامه ساز

سرودی بسی قصه از باستان

به رستم بگو: ای جهان پهلوان

دریدی جگرگاه دیو سفید	تو بودی به گردان ایران امید
در افکندی از زین به خاک اشکبوس	نترسیدی از بانگ و آوای کوس
که فریاد آن کر کُند گوش را	ولیکن ندیدی زره پوش را
نکردی گذر هرگز از روی مین	نشستی تو بررخش، بالای زین
نه تانک و نه موشک، نه توپ و تفنگ	تو را گاو نر بود ابزار جنگ
کجابر، بر رخس جای تو بود..	یکی مین اگر پیش پای تو بود
	پس از آن شاعر به فردوسی می گوید:
که چون توسراينده ای کم بود	... دل ما از این غصّه پرغم بُود
که سازد ز هر حمله ای دفتري	بسان تو نبود هنر پروری
و ز آنجا رود با سری پرز شور	ز رزم دلیران و تسخیر شوش
ببیند همه دشت آن لاله گون ^(۹)	کند از کنار هوپزه عبور

اگر رخس نبود، اگر رستم نبود و اگر اسطوره های گذشته ی ما نبودند، شاعر دوره ی انقلاب و دفاع مقدّس، برچه چیزی (گذشته از اسطوره های مذهبی) تکیه می کرد، دلاوران جنگ را در نبرد با کدام پهلوانی می سنجید؟

پس در کنار اسطوره های اسلامی - اعتقادی، پشتوانه ای دیگر نیز، در ضمن وحدت آفرینی در این سرزمین یاری گر شاعران این دوره هستند. با درنگ در شعر این شاعران، پاره ای از باورها و اسطوره های باستانی ایران در آن ها نیز به چشم می خورد. شعرشاعر، تجربه ی غم و اندوه است؛ درماندگی او از خشونت ها و نادانی های انسان است؛ چون نمی تواند به تنهایی به جنگ ناملايمات اطراف خود برود، به تخیل پناه می برد و اسطوره می آفریند، تادیگران را هشدار و آگاهی دهد، شاعران، اسطوره سازان هر دوره ای هستند. اسطوره های باستانی ایران که نمادهای دوره ی بلوغ فکری ما در جنگ تحمیلی به شمار می آیند، کوتاه گونه از این قرار هستند:

۱ = یادکردهای اسطوره های حماسی :

به قول شاعر معاصر:

حماسه کهنه نخواهد شد از غروب مگوی

سپیده را، ز شب سرد نقره کوب مگوی^(۱۰)

اسطوره های حماسی گذشته ی ایران، در هیچ دوره از یاد نرفته و نخواهد رفت؛ تا احساس و تخیل و غیرت در انسان جاری است، اسطوره سازی پایاست . اگر شخصیت های اسطوره- حماسی ایران نبودند، به راستی کار مایه ی شاعر معاصر چه می بود؟ شاعران دفاع مقدس در جنگ تحمیلی عراق بر ایران، در کنار اسطوره های مذهبی- اعتقادی دوره های تاریخی پس از اسلام، وصف پهلوانی های جنگ تحمیلی را چگونه می کردند؟ چرا باید یاد قهرمانی ها و پهلوانی هایی که در دیرند زمان در کشور ما رخ نموده اند، از یادها برود و چون مجسمه های افغانستان با ساده اندیشی درهم شکسته شوند؟

در دوره های باستان، در ایران، زمانی که کسی نبود تا قهرمانی های دلاورانی را که در برابر مهاجمان ایستادگی می کردند، بنویسد، نام ها و دلاوری هایشان با درشت نمایی و نمادینگی، سینه به سینه نقل شد تا اینکه فردوسی آن ها را در حماسه ی خود جاودانه کرد. همه ی پهلوانان شاهنامه از رخداد های ایران باستان یا از شخصیت های آیینی گرفته شده اند^(۱۱)، باید آن ها را به خاطر سپرد. همان گونه که دلاوری های بسیجی، پاسدار و ارتشی ما که حماسه آفرینان معاصر هستند، نباید به دست فراموشی سپرده شوند؛ باکری ها^(۱۲)، امینی ها، چمران ها و... اسطوره های آینده ی ما هستند؛ همان گونه که علی (ع)، حسین (ع) و... بوده و هستند. به گفته ی شاعر جنگ تحمیلی :

اگر چه خاطره هامان غبار می گیرد
حماسه ها همه جا رنگ شعر می گیرد
بیا که پنجره ی آسمان فراز کنیم
در بهشت شهادت دوباره باز کنیم^(۱۳)

باکری مرد حماسه، مرد خون
مرد میدان، مرد اقلیم جنون^(۱۴)

و فردوسی واری می باید که این دلاوری ها را به نظم کشد:
... دل ما از این غصه پرغم بُود

که چون تو سراینده ای کم بود
به امید روزی که در کنار شاهنامه، حماسه ی دلاوران ما نیز خوانده شود:
مادرت قاب و شمع دان ها را
می گذارد کنار تخت پدر
می نشینم کنار حوض و دلم
می پرد روی شاخه ای دیگر
پدرت شاهنامه می خواند.
حوض ازهندوانه لبریز است (۱۵)

پس حماسه، هم در دوره های باستان و هم در دوران معاصر ایران، تکرار می شود
و قهرمانان جنگ و نبردها برای حفظ سرزمین خود، در حماسه ها جاودانه می شوند.

شاعر معاصر در وصف دلاوری های دلاور مردان جنگ می گوید:
... چو پا بفشرد، کوه ها بشکند
چو دندان گزد، سنگ ها بشکند
زمین تنگ بر جان نستوه او
جهان پست در فرّ بشکوه او
هنرور توانای تیغ آخته
به رزم یلان سر برافراخته
ز ترکش چو تیری برآرد زشست
به انبوه دشمن بیارد شکست
... که اینان خجسته مهان گوند
به دنیای کهنه یلان نوند (۱۶)

از اینگونه یاد کردهای حماسی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - رستم :

... گویی که رستم بود «رستمخانی» آری یادش به خیر، آن تقوا و یاری (۱۷)
یا:

مادربزرگ قصه گویم

تو قصه ها گفتی فراوان
از رستم و بی باکی او
از دیو و از ایران و توران
از مار و ضحاک و فریدون
از سحر و جادوی عجوزه
... مادربزرگ مهربانم
شد کهنه دیگر قصه هایت
امروز خاک جبهه دارد
صد داستان نو برایت^(۱۸)

۲ - رستم ، سهراب ، نوشدارو و رخس:

بهوش ! تا نشود نقل رستم و سهراب
که نوشداروی تو وحدت است و آگاهی^(۱۹)

یا:

با دامنی از شراره برمی گردم
بر رخس سحر سواره برمی گردم^(۲۰)

و نیز:

گه آن گه است که بی خویش و بی قرار شویم
شبانه رخس خطر پوی را سوار شویم^(۲۱)

۳ - دریدن رستم جگرگاه دیو سفید را:

نه خستو، که نستوه، پولادتن
نه ترسو که برنای رویین بدن
... رکابش ببوسید، ناهید و شید
غریوش جگرگاه کیوان درید^(۲۲)

۴ - خان های شاهنامه :

خدا یار مردان درد آشناست
که جان ها یشان با نبرد آشناست

که بگذشته از هشت خان بلا
شد از خونشان دشت ها کربلا^(۲۳)

یا:

... و تا گذرکنیم ما زخان اوّل زمین
گذشته است کاروان زهفت خان آسمان^(۲۴)

و یا:

امروز پیش رومان، یک فصل خان خون است
با هفت زخم بی رحم، با هفت نای آتش^(۲۵) ...

۵ - سیمرغ و قاف :

شبی که عذر گناه خود را
به بال سیمرغ تو ببندم
ز قاف رحمت، امید رأفت
به خلق دنیا، دگر نبندم^(۲۶)

یا:

الا ای سند باد، ای موج بی برگشت امیدم
میان پنجه ی سیمرغ، یأسی سهمگین افتاد^(۲۷) ...

۶ - سیاوش :

کاش بسوزم هزار سال در آتش
باز گشایم پرخیال در آتش
روی سیاوش سپید شد به دوعالم
تا که سمندش فکند یال در آتش^(۲۸)

یا:

فصلی غریبانه ماندی، آتش سرودی و خواندی
گاهی به رسم سیاوش، گاهی به رسم ابوذر^(۲۹)

یا:

یادش به خیر، آن سال های خون و آتش

آن روزهای فیس و فرهاد و سیاوش^(۳۰)

۷ - کاوه:

دگر زهمت فرهاد و کاوه قصه مخوان
که نقل مجلس آزادگان، ترانه ی ماست^(۳۱)

یا :

بافتند زلف دخترکان نابالغ شعرتان را
و ماکاوه کاوه کاوه
در ملتقای آتش و خون
دختران شما را پاس داشتیم^(۳۲)

یاد کردهای مزدیسنان (زردشتی):

همان گونه که پیشتر نیز یادآور شدیم، پاره ای اسطوره های باستانی ما، به ویژه اسطوره های مزدیسنان، از درونه و بار معنایی اصلی خود تهی شده، بار معنایی عرفانی به خود گرفته اند. در میان شاعران گذشته، شعرهای حافظ و در دوره ی معاصر، شعرهای امام خمینی (ره)، از چنین کارکردهایی برخوردارند. گذشته از این گونه کارکرد اسطوره های مزدیسنان، کاربردهای دیگری را نیز می توان در شعر معاصر دفاع مقدس یافت که به پاره ای از آن ها در این جستار اشاره می شود:

۱ - محراب زرتشت :

سوزشان آتش طور موسی
داغشان مهر محراب زرتشت
کوله برپشت و سجاده درپیش^(۳۳)

۲ - آفرینش درآیین زرتشت

چو از دیو، گیتی تباهی گرفت
زمانه سراسر سیاهی گرفت^(۳۴) ...

۳ - اهریمن و دیو :

آن شب یلدا، همه غم بود و آه
ماه پنهان گشته در ابرسیاه
اهرمَن آسیمه سردرگیردودار^(۳۵) ...

یا:

به شرک و به اهریمن کافری
جهان رام و گردون به کام تو باد
چو مینو به فرّ امام تو باد^(۳۶)

یا:

ای منای عاشقان در ملک خاک
اهرمَن از خشم چشمت خوفناک
دیو اگر در خانه ات چندی نشست^(۳۷) ...

۴ - اهورامزدا

خورشید خم شد بر زمین افتاد
خاک از اهورایی ترین پر شد
از عطر خون تازه، گرم گرم^(۳۹)

یا :

یاد آن شب های رؤیایی به خیر
یاد دل های اهورایی به خیر^(۴۰)

۵ - آتشکده و آتش :

خیزید ای دریا دلان، چابک سواران
رزم آوران، شیرافکنان، خنجرگذاران
خیزید و بر پشت تکاور زین گذارید
در سینه سوز آذر برزین گذارید^(۴۱)

یاد کرد از دیگر اسطوره های ایران باستان :

۱ - خرابات (همان خور آباد در آیین مهری است):

حسن (ع) مذهبان صبورآمده
می زهر نوشان آن میکده
خراباتیان حسین (ع) آشنا
گرفته به کف رایت کربلا^(۴۲)

۲ = دخمه:

از دخمه ی تاریک دنیا پر گرفتند
راه دیارِ دوست از سر گرفتند^(۴۳)

۳ - نوروز وهفت سین :

پدر از راه رسید
آمد و شاد نشست
گفت باخنده ی شاد
کمر دیو شکست
از دل خاک شکفت
غنچه ی نوروزی^(۴۴)

یا:

در خانه مادر

در عید سبز فتح برای تو

هفت سینی از

سوره های قرآن گرفته است^(۴۵)

در شعرهای دفاع مقدس باز بردهای دیگری را نیز در پیوند با اسطوره های
باستان چون آرش، ققنوس، سمندر و... می توان باز یافت. برای کوتاهی این
جستار از آن ها یاد نمی کنیم .

نتیجه

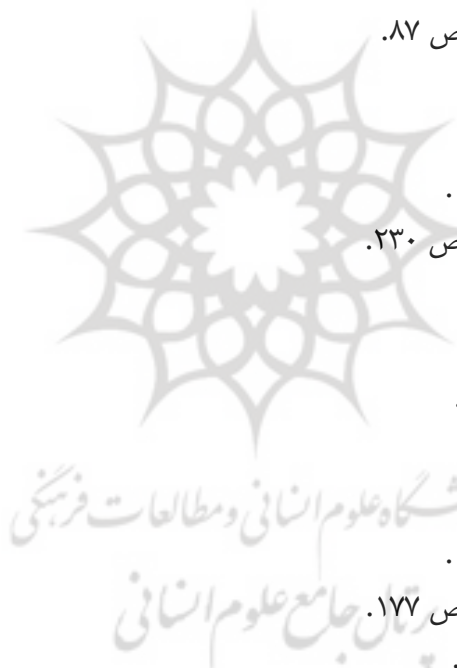
براساس آنچه گفته شد، می توان گفت که اسطوره های ایران باستان یکی از
عوامل مهم شکل دهنده ی هویت ایرانیان و از عوامل مهم وحدت آفرین در

برهه های حسّاس تاریخ بوده اند و به ویژه در دوره های خطر، سبب یگانگی و وحدت مردم شده اند. این اسطوره ها به تدریج معانی و مفاهیم جدیدی پذیرفته اند و در شعر معاصر و شعر جنگ تحمیلی مورد استفاده ی شاعران قرار گرفته اند.

یادداشت ها

- ۱- زبان از یاد رفته ، ص ۷.
- ۲- انسان و سمبل هایش، ص ۱۴۲.
- ۳- ر.ک: رمز و داستان های رمزی و آثار سهروردی .
- ۴- دیوان سنایی غزنوی ، ص ۴۲.
- ۵- ر.ک: رمزهای زنده جان ، ص ۱۰۷.
- ۶- در مورد قهرمان و پهلوانان نمادین ، ر.ک : نهادینه های اساطیری در شاهنامه ی فردوسی.
- ۷- شقایق های ارونند، ص ۱۴۷.
- ۸- همان جا ، ص ۲۲۲.
- ۹- شعری است طولانی، از محمّد پارسا، به نقل از «ترنّم آبشار» ص ۵۶ - ۶۰.
- ۱۰- علمداران ؛ ص ۲۳.
- ۱۱- ر.ک : نهادینه های اساطیری در شاهنامه ی فردوسی .
- ۱۲- حمید باکری و مهدی باکری از دلاورمردان خطّه ی ارومیه که وصف آن ها در بیشتر مجموعه اشعار دفاع مقدّس آمده است.
- ۱۳- مجموعه ی اشعار دفاع مقدّس ، جلال محمّدی ، ص ۲۵ .
- ۱۴- شعر و شمشیر، ص ۱۷.
- ۱۵- شقایق های ارونند، ص ۳۶.
- ۱۶- ترنّم آبشار، ص ۷۴.
- ۱۷- علمداران، ص ۱۲۸ .
- ۱۸- هم صدا با آب و آیینه ، ص ۱۵۷ .
- ۱۹- علمداران، ص ۱۲.

- ۲۰- همان جا، ص ۴۸ .
- ۲۱- تیغ آفتاب، ص ۴۲ .
- ۲۲- ترنم آبخار، ص ۴۲ .
- ۲۳- شقایق های ارونند، ص ۴۹ .
- ۲۴- همان جا، ص ۱۰۴ .
- ۲۵- همان جا، ص ۱۱۲ .
- ۲۶- تیغ آفتاب، ص ۸۸ .
- ۲۷- همان جا، ص ۱۲۹ .
- ۲۸- شقایق های ارونند، ص ۸۷ .
- ۲۹- همان جا، ص ۲۰۲ .
- ۳۰- علمداران، ص ۲۹ .
- ۳۱- تیغ آفتاب، ص ۱۳۲ .
- ۳۲- شقایق های ارونند، ص ۲۳۰ .
- ۳۳- تیغ آفتاب، ص ۳۷ .
- ۳۴- ترنم آبخار، ص ۳۷ .
- ۳۵- همان جا، ص ۱۲۱ .
- ۳۶- همان جا، ص ۴۰ .
- ۳۷- همان جا، ص ۳۱ .
- ۳۸- تیغ آفتاب، ص ۱۷۵ .
- ۳۹- شقایق های ارونند، ص ۱۷۷ .
- ۴۰- علمداران، ص ۲۰۶ .
- ۴۱- همان جا، ص ۱۲۷ .
- ۴۲- مجموعه ی اشعار دفاع مقدس، ص ۴۸ .
- ۴۳- شقایق های ارونند، ص ۲۱۴ .
- ۴۴- هم صدا با آب و آینه، ص ۴۰ .
- ۴۵- علمداران، ص ۱۶۰ .



شکوه علم و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب نامه

- ۱- انسان و سمبل هایش؛ کارل گوستاو یونگ، ترجمه ی ابوطالب صارمی؛ انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۵۲.
- ۲- ترنم آبشار، مجموعه ی شعر دفاع مقدس (۶)، دفتر ششم، ناشر: معاونت تبلیغات و انتشارات نمایندگی ولی فقیه در نیروی زمینی، سال ۱۳۷۶.
- ۳- تیغ آفتاب؛ مجموعه ی آثار و ارزش های دفاع مقدس (۷)؛ ناشر، نمایندگی ولی فقیه در نیروی زمینی، سال ۱۳۷۵.
- ۴- رمزهای زنده جان، مونیک دوبوکور، ترجمه ی جلال ستاری، نشر مرکز، سال ۱۳۷۳.
- ۵- رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، دکتر تقی پورنامداریان، انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۶- زبان از یاد رفته، اریک فروم، ترجمه ی دکتر ابراهیم امانت، سال ۱۳۵۵.
- ۷- دیوان سنایی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، به سرمایه ی کتابخانه ی ابن سینا.
- ۸- شعر و شمشیر، صمد قاسم پور، ناشر ستاد برگزاری کنگره ی بزرگداشت سرداران شهید آذربایجان، سال ۱۳۷۶، چاپ دوم.
- ۹- شقایق های اروند، مجموعه ی اشعار کنگره ی شعر دفاع مقدس (۸)، آبان ۱۳۷۵، ناشر: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس؛ سال ۱۳۷۶.
- ۱۰- علمداران، مجموعه ی شعر، ناشر: ستاد برگزاری بزرگداشت سرداران شهید آذربایجان، سال ۱۳۷۴.
- ۱۱- قبیله ی خورشید (مجموعه ی شعر)، جلال محمدی، ناشر، ستاد بزرگداشت سرداران شهید آذربایجان، سال ۱۳۷۴.

۱۸۶ / اسطوره های ایران باستان، باورهای کودکی ها و...

- ۱۲- هم صدا با آب و آینه، مجموعه ی شعر دفاع مقدّس (۳)، دفتر سوم، ناشر: معاونت تبلیغات و انتشارات نیروی زمینی، سال ۱۳۷۲.
- ۱۳- نهادینه های اساطیری در شاهنامه ی فردوسی؛ دکتر مهوش واحد دوست، انتشارات سروش، سال ۱۳۷۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی